

## سفرنامه مکه

۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ ق

میرآقا نقیب الاشراف اهری  
به کوشش رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

### درباره مؤلف

حاجی میرآقا نقیب الاشراف اهری (زنده به سال ۱۳۴۶ ق) پسر ارشد مرحوم آقا میر جواد نقیب الاشراف اهری شخصی برازنده و بانفوذ بوده و در ردیف علماء و بزرگان اهر قرار داشت. وی مدت‌ها در اهر ساکن بوده و بعداً به تبریز انتقال یافت و مورد اعتماد علمای تبریز بود. وی در شمار بهترین خطاطان بود و در اکثر خانه‌های اهر، تبریز و تهران قطعات تزئینی آن مرحوم که با مهارت خاصی تذهیب کاری شده، موجود می‌باشد. او با خط کوفی نیز آشنایی کامل داشت و خود به کوفی می‌نوشت همان‌طور که قطعاتی از وی برجای مانده است.

سه قطعه بزرگ از آثار هنری ایشان که زیارت وارث را نوشته و تذهیب کاری کرده، در مقبره شیخ شهاب الدین اهری نگهداری می‌شود. تاریخ ساخت آنها ۱۳۱۱ ق، ۱۳۱۸ ق و ۱۳۳۸ ق است. ایشان در شهرستان اهر به رحمت الهی پیوست و پیکرش در اهر به عنوان امانت دفن شد و سپس به نجف اشرف منتقل گردید و در جوار اجدادش به خاک سپرده شد. از دیگر آثار ایشان بیاض خطی است که در سال ۱۲۹۲ ق نوشته و در نزد مرحوم استاد سید رضا آل محمد نگهداری می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. تا اینجا نوشته دوست عزیز جناب آقای الوان‌ساز است که تصویری از اصل رساله هم ایشان در اختیار بنده

## درباره سفرنامه

میرآقا این سفر را به همراه فرزندش میر عبدالحسین سید اهری در هشتم شوال ۱۳۲۸ آغاز کرده و هفت ماه بعد در چهاردهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۹ بارگشته است. مسیر سفر وی از راهی است که طی چندین دهه، بسیاری از حجاج نیمه شمالی ایران از آن راه به حج مشرف می‌شدند. رفتن به سمت دریای سیاه [با قطار] و از آنجا با کشتی به اسلامبول و سپس باز با کشتی به سمت جدّه. نویسنده ما پس از اعمال حج به مدینه مشرف شده و از آنجا با قطار تازه تأسیس عثمانی راهی شام و زیارت شامات شده است. سپس به حیفا و بیروت و از آنجا با کشتی به ازمیر و اسلامبول بازگشته تا همان مسیر رفته را برگردد. البته در همین نقطه سفرنامه به پایان رسیده است.

این سفرنامه کوتاه در دفترچه‌ای با خط بسیار زیبا اما ریز نوشته شده و نسخه اصل آن در کتابخانه استاد سید رضا آل محمد موجود است. این تصحیح بر اساس همان نسخه انجام شده است. روی صفحه‌ای جدا از اشیائی که بسته بندی شده و ارسال شده، فهرستی ارائه شده است. این اشیاء عبارت از عبای حریری قرمز دو توپ، دو لیبره، عبای قرمز، توپ ۴ مجیدیه، علیچه شام، عدد، ۳ مجیدیه، تسبیح یسر و غیره ۲۵ عدد، سه مجیدیه، عبای قرمز - سیاه، ۲ توپ. عبای آسمانی رنگ، توپ، علیج شام، عدد، چارقد، عدد

## متن سفرنامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به تاریخ ۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۸ نفری پانزده قرآن کرایه داده، به عزم زیارت بیت الله الحرام - زادها الله عزّاً و شرفاً - از وطن [اهر] بیرون شده، هفت فرسخ راه آمده، وارد قریه اوخاری شده، به سالار ارشه مهمان شده، و از آنجا به قریه شیرین چه، آمده و از آنجا روز شنبه وارد تبریز شده، تذکره نفری شش تومان، و فرقون نیز نفری سه تومان و دو هزار کرایه نموده.

روز شنبه ۱۷ شهر شوال سوار شده، از تبریز حرکت نموده، ده فرسخ راه آمده، یک ساعت از شب گذشته، وارد شهر مرنده گشته، سه ساعت از شب گذشته خوابیده، ۶ ساعت به دسته مانده بیدار شده، بعد به راه افتاده، بعد از ظهر وارد جلفا شدیم. در منزل باب علی خان ماندیم. بعد از آن از جسر گذشته، بلیط را روسها ضبط نموده، قریب به ظهر از هر یکی، یک شاهی گرفته به خودمان رد نمودند. بعد از رد، آمدیم به قهوه خانه مشهدی محمود معلون. شب در آنجا مانده،

### [از مرز ایران تا باطوم]

قریب به صبح از آنجا آمدیم به پای ماشین [قطار]. هر نفری دوازده منات داده، بلیط ماشین گرفته، سوار

گذاشتند.

۱. بالای صفحه نوشته است: ۱۳۲۹ روز جمعه چهارده شهر ربیع الثانی وارد وطن شدیم.

شده، یک شب دیگر و یک روز در ماشین مانده، روز دوم یک ساعت از روز گذشته، وارد تفلیس شده، در قهوه خانه مشهدی حسین تبریزی تا یک ساعت از ظهر گذشته در آنجا مانده، و میر عبدالحسین را نگاهتی عارض شده، چهار ساعت به غروب سوار ماشین شده، بنده مختصر خوابیده، سه ساعت به صبح مانده، ۲۳ شهر، وارد باطوم در خانه مشهدی شریف منزل نمودیم.

### [به سوی اسلامبول]

بعضی لوازمات راه از برنج و قند و ظروف و بلیط ما را داده، قونسول روس قول کشیده، و بلیط کشتی آلمان گرفته، هر نفری پانزده منات داده، در شب سه شنبه، دو ساعت گذشته که شب چهارم شهر ذی قعدة باشد، وارد کشتی شده تا روز پنج شنبه کشتی سیر دریا نمود، می خواست صاحب، وقت غروب ما را به اسلامبول برساند، و لکن یک نفر از حجاج وفات یافته بود؛ کشتی را نگه داشتند. تلگراف زدند، بردند میت را کنار دریا پیش حکیم آنجا، معلوم نشد به سر آن میت بیچاره چه آوردند.

بعد عصری پنج شنبه کشتی روان شده، وقت غروب از همان کشتی به کشتی دیگر سوار نمودند. اشیاء ما را به قایق گذاشته روانه شدیم. قدری کشتی روانه شد و دختر [کذا. شاید: دکتر] آمد، کشتی را برگردانید. خیلی به وحشت افتادیم. بعد کشتی را نگه داشتند.

سه ساعت از شب چند نفر را کنار دریا لباس آنها را از بدن بیرون کرده، پیراهنی بر بدنش پوشیده، لباس ایشان را دود و بخار داده، برگشته بر کشتی سوار شدند. تا هفت ساعت شب جمعه، ۸ شهر، کشتی در بوغاز اسلامبول راه طی کرده، رسیدیم به اسلامبول.

### [در اسلامبول]

امشب از سرما خیلی مشقت کشیدیم. در قهوه خانه شخصی از اهل تبریز باقی شب مزبور را بسر بردیم. صبحی از آنجا اشیاء کرایه داده، آمدیم در محله والده خان، در خانه حاجی حسن نامی از اهل تبریز، هر نفری دو قروش و نیم، هر روزی، کرایه داده، منزل نمودیم. احرامی ادیال [کذا] و بعضی لوازمات راه از نان و قند و چای گرفته، دیروز که روز جمعه باشد، بلیط را داده بودیم. مستحفظین دولت عثمانیه داده، روز شنبه رفته، تذکره ها گرفته، چیزی از ما نگرفتند.

و همان روز به تماشای چند مسجد رفتیم. خصوصا مسجدی که در اول کلیسا بوده، بعد او را مسجد ساخته‌اند، چه مسجد، عقول و زبان از توصیف و تعریف او عاجز و ایکم است. و مسجد سلطان احمد موسوم به ... میل او هم به وضع عجیب و غریب ساخته شده، چهار ستون دارد از مرمر و بعد از آن به مسجد سلیمانیه رفتیم. از وضع بنای عجیب او حیران ماندیم.

۱. کلمه ای شبیه «ستته»

### [به طرف جده]

از جهت کشتی خوب مضطرب. روز پنج شنبه دو نفری یازده لیبره عثمانیه داده، بلیط کشتی لساجر [کذا] روس را گرفته، چهار ساعت از روز پنج شنبه مانده از منزل حرکت کرده، در حالتی که هوا سرد و دومان<sup>۱</sup> بود آمدیم کنار دریا به موقف سرکچی [؟] اشیاء و جوالها را به قایق گذاشته، خودمان هم به قایق سوار شده، باران شدید ما را گرفت.

قریب به غروب یوم پنج شنبه مزبور ۱۴ شهر ذی قعدة وارد کشتی شده، تخمینا در قایق سه ساعت باران به سر ما بارید، و لیکن در حمل و نقل به کشتی اشیاء چه زحمتها کشیدیم. شب جمعه که وارد کشتی شدیم، رفقا رفته بودند پیش از بنده به کشتی، هر جای خوب در کوکرتی بگیرند، ممکن نشده، اشیاء را در قرب قمره کشتی گذاشته، در حالتی که باد و باران می وزید و هوا به غایت سرد بود. لحاف ما را باران گرفته و لباسها هم تر. لباسهای بنده الی پیراهن، تر بود. تا صبح از جهت سرما خیلی مشقت کشیدیم. بنده را بعد از طلوع آفتاب جناب اشرف حاجی غفار تبریزی - حفظه الله تعالی - که جوان معقول و [با] مودت و با سخاوت بود، به منزل خود که قلاص باشد، برد. در آنجا ماندیم. خوب گرم شد. حاج مزبور به همان منزل، تنها سیزده لیبره و نیم کرایه داده بود.

بعد از منزل مراجعت نموده، جناب عمدة العلماء آقای سید صدرالدین شیخ الاسلام ارومی به منزل تشریف آورده، چای و قلیان صرف نموده، تشریف بردند. یک نفر از اهل سنت وفات یافت. به جهت فوت او کشتی را هشت ساعت نگه داشته، او را غسل داده نماز خواندند. بعد معلوم نشد به نعش او چه کردند.

### [قرنطینه طور سینا]

بعد کشتی سیر دریا نموده، در روز بیستم شهر ذی قعدة، وارد کنار طور سینا شده که یوم چهارشنبه باشد. دو سه قایق از اهل کشتی پر نموده، به جهت کرانتین به طور سینا بردند. یوم پنج شنبه ما را نیز بردند. در حالتی که بنده زاده میرعبدالحسین سرمازدگی داشت. از هوا، [برای] مزاج او قدری نگرانی داشتیم. ما را بردند کنار طور نگه داشتند. وقت ظهر بود. نماز ظهر و عصر را خواندیم. بعد ما را بردند کرانتین. بعضی ضروریات از قند و چای و نان و برنج و سماور و قازتان<sup>۲</sup> که با خود برداشته بودیم، آنها را کرانتین نبردند، و خود ما را و لحاف و عبا و لباسها را از ما گرفتند، آنها را بخور دادند، و ما را بردند در جایی یک فوطه دادند، به جایی داخل کردند؛ از بالا به سر ما از ماشین آب باز کردند. همه بدن ما تر شد. بعد به جایی دیگر برده، در آنجا یک پیراهن عربی داده پوشیدیم. بعد به جایی دیگر نقل نموده، در آنجا به قدر یک ساعت و نیم ما را نگه داشتند، در حالتی که بدن ما از سردی لرزان بود. خداوند احدیت - جل شأنه - ماها را حفظ نمود. اگر سایر اوقات می بود، یقینا نصف مردم هلاک می شدند.

و از آنجا ما را بیرون کرده، لباسهای ما را دادند که از گرمی کم مانده بود بسوزد. به طوری لباسها را

۱. به معنای هوای خیلی سرد.

۲. کذا. شاید: قازان به معنای دیگ باشد که مناسب «سماور» هم هست.

پوشیدیم و لحاف و عبا را به آفتاب داده، خشکیده.

بعد از آن ما را آوردند به جای وسیعی پاکیزه. ده نفر ما را منزل در یک اوطاق دادند. بحمدالله خیلی منزل خوب بود و در آن محوطه وسیعه اقل ما یکون چهل اوطاق بزرگ و کوچک بود. و در میان پنج اوطاق، مبال‌های متعدد پاکیزه؛ و عقب مبال‌ها، مانند حمام جای پاکیزه بود که شخص را غسل لازم شد، آنجا غسل کند. اما احتیاط می کردیم از پاکی آب آنها.

و قهوه خانه داشت. چایی می فروختند و آب گوشت می پختند، و بقالی داشت. نان و پنیر و روغن و پیاز و برنج و توتون جغاره [سیگار] می فروخت. قند حقه اسلامبول چهار غروش و نیم اسلامبول. نان دو تا را به سه غروش خریدیم. پنیر حقه به دوازده غروش.

خلاصه هفت روز در آن محوطه ماندیم. در بین، دو نفر از اهل جماعت وفات یافتند. آنها را با احترام بردند. می گفتند در معنی غسل داده، کفن کرده دفن نمودند. و دو نفر نیز ناخوش شده بود، از آن محوطه بردند. ما وحشت کردیم. بعد از دو روز معالجه نموده، دوباره آوردند به محوطه. مردم از آمدن آنها خوشحال شدند.

هفت روز که در آنجا ماندیم یک ساعت آفتاب زده که روز چهارشنبه ۲۷ شهر ذی قعدة باشد، مراجعت به کشتی دادند. چند نفر قمره و قلاص نشین بودند. آنها را در طور سینا بخور داده، به کشتی برگردانیده بودند. از جمله جناب حاجی غفار تبریزی بود که با یک نفر رفیق ناموافق که به قول خود آن رفیق که از اهل اهر بوده، مدت‌ها در مملکت روسیه اقامت داشته، و با جناب حاجی قلاص نشین بودند و مختصر رنجیدگی در میان آنها شده بود؛ همین که حاجی غفار این هفت روز که از ما جدا شده بود به کشتی که سوار شدیم، در مفارقت حاجی مزبور وقتی که با یکدیگر ملاقات شد، از وجد و سرور حالت گریه به ما رخ نمود. شکر قادر متعال را که با سلامتی یکدیگر را دیدیم. فحماً لله. ثم حمداً له.

#### [جده]

شب چهارشنبه مزبور کشتی راه رفت. شب پنج شنبه دو ساعت از شب گذشته، کشتیبانان به محاذی جُحفه خیر داد. احرام بستیم. روز جمعه ۲۹ شهر، وارد شهر جده شده، به زیارت حوا فائز گشته، هر نفری چهار مجیدی و نیم شتر کرایه نموده، روز سه شنبه سیم شهر ذی حجه الحرام، وارد مکه معظمه - زاده‌ها الله عز و شرفا - گشته، به اعمال عمره تمتع مشغول. روز چهارم از اعمال مزبوره فارغ شده. منتظر روز هشتم گشتیم.

و مبلغ پانزده لیره عثمانیه از حاجی مجید، کجاوه کرایه نموده. مشروط بر این که به شش نفر یک چادری به ما بدهد؛ ما را به منی و عرفات برده. بعد به مکه مراجعت داده. بعد از آن به مدینه منوره به زیارت حضرت خاتم النبیین و آله الائمه الاربعه به بقیع ببرد.

#### [در مشاعر مقدسه]

روز هشتم که ترویبه باشد، با همان شترها سوار شده رفته، شب را در نزد مسجد خیف بسر برده. صبح طلوع آفتاب عازم عرفات شده. قریب به ظهر وارد عرفات شده. وقوف عرفات را به عمل آورده. وقت مغرب

شرعی کوچ نموده، آمده در مشعر الحرام تا صبح بیتوته نموده. از صبح تا طلوع آفتاب وقوف مشعر را به عمل آورده که این شب عرفات خدایا چه قدر سرما بود که مشقت‌ها کشیدیم. بعد کوچ کرده آمده، در منی، به رمی جمره مشغول شده. بعد قربانی به سه مجیدیه بیاض گرفته، قربانی نموده. در همان روز نتوانستیم به مکه مراجعت کنیم. روز یازدهم مراجعت نموده. آمدیم به مکه، طواف زیارت و نماز و سعی ما بین صفا و مروه به عمل آورده. بعد طواف نساء و نماز آن را ادا نموده. همان روز مراجعت به منی نمودیم. شب دوازدهم در منی بیتوته کرده، در ظهر روز مزبور نیز مراجعت به مکه شد.

### [بعد از اعمال حج]

هزار شکر خداوند رؤوف را که به سلامتی فارغ از اعمال شده، بعد به زیارت جناب عبدمناف و عبدالمطلب و جناب ابوطالب و جناب آمنه خاتون و جناب خدیجه مادر، و زوجه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فایز شدیم. و در مسجدی که در قرب مسجد الحرام واقع است، و محل ولادت حضرت خاتم الانبیاء است، به زیارت آنجا هم موفق شدیم.

و لكن الحمد لله اطعمه و اشربه خیلی فراوان بود. در حالتی که آخر فصل پاییز و اول فصل زمستان. کل فواکه از خیار و بادمجان و هندوانه و لوبیه و مکه [ذرت] تازه و پیاز و غیرها من نعم الله لاتحصی. عجب تر این که آخر فصل پاییز که اقصر ایام و لیالیها طول اللیالی فی بلادنا، در مکه معظمه روزها از طلوع آفتاب تا غروب شرعی که وقت افطار است، یازده ساعت و نیم بود. و روز سه شنبه به زیارت خانه حضرت خدیجه و محل تولد جناب فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - فایز و روز چهارشنبه علی الاتفاق به زیارت خود خانه کعبه خدا با نورچشمی میر عبدالحسین نایل شدیم، و ده رکعت نماز در آن مکان شریف بجا آوردیم. روز پنج شنبه بیست و پنجم شهر مزبور از مکه معظمه با هزار تأسف حرکت نموده، در قرب جبل نور که کوه حرا بوده باشد و محل بعثت حضرت رسول الله است، منزل نمودیم. همین جبل نور است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در سر آن جبل با جناب حمزه و جناب ابوطالب خوابیده بودند. حضرت دید که صدای پر مرغ می آید. نگاه فرمود دید که دو ملک با جبرئیل هستند. جبرئیل آن ها را می گوید: بعثت بالاوسط منهم. جبرئیل در آنجا سوره اقرء باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق را آورد. روز جمعه هم در آنجا ماندیم.

### [حرکت به سمت مدینه طیبه]

روز شنبه از آنجا حرکت نموده آمدیم به مکانی که او را برکة الجن می نامند. در آنجا چاهی بود بسیار عمیق وسیع خیلی بسیار [زیاد] که گوارا بود، و از میان همین چاه یک عدد درخت انجیر به عمل آمده بود، بسیار بسیار بزرگ، برگهایش در کمال طراوت و پاکیزگی.

از آنجا حرکت کرده، نه ساعت راه طی نموده رسیدیم به وادی لیمو که مکان با صفا و همه چیز از خوردنی در آنجا داشت. یک عدد خروس به ده قروش خریده، آش پختیم. و از آنجا حرکت کرده، قریب به هشت ساعت راه آمده، رسیدیم به مکانی که خیلی وسیع بود و لکن آبش خوب نبود، اما در منزل سابق یک رشته قنات بود که آبش خیلی بسیار [زیاد] و خیلی گوارا بود و در منزل بعد که اسمش ذریتیه [؟] بود؛

از آنجا نیز بعد از نماز صبح حرکت کرده تا ۲ بعد از ظهر راه آمده، رسیده به مکانی پر وحشت. و از آنجا نیز بعد از نماز صبح حرکت. پنج ساعت راه آمده، رسیدیم به برکه الجن که احرامگاه و موسوم به وادی العقیق بود. شب در آنجا مانده و از آنجا نیز صبح حرکت کرده آمدیم به مکانی قریب به شهر عافه [؟] گیاه خشک آورده و قدری دوغ آوردند. گرفتیم. آشت پختند. بنده ناخوش بودم. از آن آتش دوغ خوردم، افاقه یافتیم. بعد از آن منزل، نه ساعت راه آمدیم، رسیدیم به مکانی که ابداً آب نداشت. از منزل سابق آب باران برداشته بودیم. او را صرف کردیم.

روز یکشنبه ششم محرم الحرام از آن مکان حرکت کرده، آمدیم به مکانی به وادی غیر ذی زرع که آن هم آب نداشت، و در راه مشکها را از آب باران از غدیر پر کرده آورده، صرف چایی و طعام نمودیم. و شب دوشنبه روضه خوانی و تعزیه داری نموده، نورچشمی میرعبدالحسین روضه خواند. صبح روز دوشنبه پنج ساعت راه طی کرده، آمدیم به مکانی که آب ابداً نداشت. عکامها رفتند متجاوز از دو ساعت و نیم معطل شدند. بعد آب خوب آوردند. به چایی و فلان صرف شد. شب هشتم نیز روضه خوانی خوب شده، صبح از آنجا حرکت کرده، در حالتی که هوا خیلی سرد بود. حتی در توی کجاوه نتوانستیم بنشینیم. پیاده شدیم. راه هم بسیار بد ناهموار و سنگستان بود. امروز که هشتم ماه است، متجاوز از نه ساعت راه آمده رسیدیم، به مکانی که آب خوب در چاهها داشت. در آنجا خیلی خوش گذشت.

روز نهم امیر قدغن کرد حمل، به جهت پول حمله دارها که حجاج نداده بودند. از آن جهت حرکت نشد. در آنجا روز عاشور که پنج شنبه باشد نیز حرکت نکرد، حجاج به امیر عارض شدند. قریب به وقت چاشت حرکت شد، و لکن زیارت عاشورا کاملاً به عمل آورده بودیم.

خلاصه امروز تا وقت نماز شام راه طی کرده، روز یازدهم صبحی حرکت کرده، بعد از وقت نماز مغرب رسیدیم به منزل خنق. هوا هم سرد بود. در آنجا آب صاف نبود. با آب باران چایی و طعام صرف کردیم. روز دوازدهم قریب به طلوع آفتاب که روز شنبه باشد [کذا] از آنجا حرکت کرده آمدیم. در راه هم خیلی سنگستان بود. سه ساعت از روز گذشته بود، به سر حجاج ریختند. تفنگ زیاد به حجاج انداختند. ماها هم از راه کنار شدیم. خیلی خوف به حجاج غلبه کرد. بعد معلوم شد به یک نفر زن، به سرش، در کجاوه، گلوله رسیده وفات کرده.

### [ورود به مدینه منوره]

خلاصه آن روز عصری رسیدیم به مدینه منوره. حرکت ما از مکه تا مدینه منوره هفده روز کشید. الحمد لله سلامت وارد مدینه طیبه - علی ساکنینها آلاف الثناء و التحیه - مشرف گشته. آن روز بس که در راه تعب کشیده بودیم، به زیارت نتوانستیم برویم. صبح یکشنبه به حمام رفته، بعد از غسل، به زیارت حضرت خاتم النبیین و الائمه الاربعه به بقیع - علیهم الصلاة والسلام - فایز و نال گشتیم. فحمدا لله ثم حمدا له. و حاجی محمد حمله دار، کرایه شترها از هر نفری یازده لیره عثمانیه تمام و کمال تا مدینه منوره از ما بازیافت داشته، و یک لنگه کجاوه یک لیره عثمانیه عکام را مزد و خوراک او را قرار داده بود. آن لیره را با



زیاد شش قروش از ما [گرفت] و بنده هم یک ثوب قبا به عکام خلعت دادم، و به یک نفر جمال بیست و شش قروش به رسم بخشش از هر نفری گرفتند. جمال هم چایی نهار و شامش زورکی از ما می خورد، و به ما جمال ها خیلی اذیت نمود.

### [حرکت از مدینه با قطار به شام]

و در خصوص بلیط ماشین خیلی زحمت کشیده، شب سه شنبه آخر ماه محرم به عزم دید رفتن به منزل حاجی صدرالدین شیخ الاسلام ارومیه، آن جناب به توسط میرزا محمد کاظمی بیست بلیط گرفته بودند. بنده هم دیدم میرزا محمد آنجاست، قدری صحبت با او نمودم. طرح صحبت، نوعی با او مؤثر شد شش بلیط از قرار چهار لیره و نیم هر یکی به ما داد. چون شب مزبور روز ش سه شنبه، ائمه اربعه بقیع - علیهم السلام - و شبش نیز حضرت خاتم الانبیاء - صلوات الله علیه وآله - زیارت نموده. وداع نموده بودیم، اسباب را تا دو ساعت از منزل فراهم نموده دادیم به عربانه آمدیم پای ماشین.

اسباب شش نفر حتی لحاف را به ترازو گذاشته کشیدند. سه لیره و پانزده قروش از ما گرفتند. با ماشین خودمان گذاشتند. روز چهارشنبه غره ماه صفر سه ساعت به غروب مانده، سوار ماشین شده، اما خیلی ناراحت بود. وقت صبح رسیدیم به جایی، نماز صبح را آنجا خواندیم. بعد به راه افتاد. برای قضای حاجت، هر ساعت نگه می داشتند.

### [قرنطینه تبوک]

روز پنج شنبه رسیدیم به مدائن صالح. در آن روز تقریباً و شب جمعه هم ده ساعت نگه داشتند. بعد راه افتاد که دو دقیقه ماشین به کوه داخل شده، جای نشستن ما تاریک شده بود. خارج گشت. سه ساعت از روز جمعه گذشته در تبوک وارد. کرانتین شدید. یک عدد لحاف با لباس بخور دادند. ما را هم برهنه نمودند. یک پیراهن دادند. به قدر نیم ساعت در آن پیراهن بسر بردیم که این کرانتین از کرانتین طور سینا اسهل بود. وقت عصر جمعه ما را آوردند به محوطه ای که از سیم بافته بودند. نان خوب داشت. گرفته خوردیم. هوای تبوک که چله بزرگ و کوچک بود، یعنی چله کوچک تازه داخل شده بود، روزها در غایت خوبی و خوش بود، اما شبها خصوصاً وقت صبح سرد بود، اما نه به درجه ای که آب یخ کند. گوشت خیلی بود. خیلی هم خوب بود. پاره ای لوازمات هم فراوان بود. شلاقیه [یا: شلاقنه؟] را به چهار قروش، هیمه یک قروش، ذوقال یک قروش، نان چهار عدد به پنج قروش؛ اما پنیر نداشت. حاجی علی اکبر با همراهانش، حاجی آقا داداش و حاجی عباسعلی و حاجی اسماعیل و حاجی عباس و حاجی حسین، سه روز در مدینه پیش از ما به کرانتین آمده بودند.

روز یکشنبه ۵ ماه از کرانتین خلاصه شده رفتند به شام شوم. مختصر پنج روز و پنج شب در کرانتین ماندیم. روز هشتم که چهارشنبه باشد، یک بلیط به ما دادند که به هر نقطه ای رسیدید این را نشان بدهید، دیگر شما را کرانتین نخواهند داد. و از آنجا سوار ماشین شده ما را آوردند. دو ساعت از شب پنج شنبه گذشته، در جایی نگه داشتند. نماز مغرب و عشا را خواندیم. بعد به راه افتاده، آن شب خیلی سرد، باران، برف می آمد. باد تند می وزید. شب جمعه هم خیلی سرد بود.



### [اقامت در خرابه شام]

روز جمعه وقت عصر رسیدیم به شام شوم. اشیاء را از ماشین بیرون کردیم. فایتون عربان حاضر بود. باران به شدت بارید. اشیاء را به فایتون گذاشته، خودمان هم شش نفری سواره، به قدر دو ساعت بس که راه خیلی گل و شل بود طول کشیده، به محله خرابه شام وارد شده، در حالتی که از شدت سردی هوا بدن ما می‌لرزید. وقت غروب روز جمعه نزدیک بازارچه در خانه محمد حسن نامی منزل گرفتیم. هر نفری هر روز به دو غروش، اما فایتونچی‌ها از ما پنجاه و دو غروش کرایه گرفتند.

روز شنبه هم برف و باران می‌بارید به نحوی که بازار رفتن با صعوبت بود. روز یکشنبه آن شش نفری اهری که پیش از ما آمده بودند، آمدند به منزل. از آمدن خیلی خوشحال و خوش دل شدیم. اما شام شوم به غایت با صفا و مشتمل بر نعم کثیره الهیه، گوشت‌های خوب نرینه، در این لذت [ظ] گوشت کم پیدا می‌شود. همه نعمت‌های آنجا حاضر.

به خرابه به زیارت جناب سکینه و جناب ام کلثوم و جناب آمنه خاتون و زیارت جناب زینب سلام الله علیها که در بیرون شهر بود مشرف شدیم. پیش از ما از مدینه منوره بعض حجاج بیست و پنج روز، و بعضی زیاد و کم به شام آمده، منتظر راه بیروت بودند که گشوده شود. ممکن نبود. بس که راه بیروت را برف گرفته بود.

### [حرکت به سمت حیفا]

خلاصه روز سه شنبه ۲۸ صفر المظفر ما از راه حیفا، و حاجی علی اکبر و حاجی حسن و حاجی عیسی و حاجی محمد تقی و حاجی مختار از راه حلب، عازم عتبات عرش درجات، در بیست و پنجم صفر شدند. خدایا چه غم و غصه به ما رخ داد. خلاصه روز شنبه بلیط را هر نفری دو لیره عثمانی به هفتاد و دو غروش گرفته، دو ساعت به غروب مانده، اسباب را به کرایه داده آمدیم پای ماشین.

اشیاء ما را کشیده، دوازده غروش از بنده گرفته، چهار ساعت از شب چهارشنبه گذشته، در خود ماشین منزل نمودیم. بعد از نماز صبح، ماشین به راه افتاد. چه طور راه با صفا، گل و گیاه، هوا در بعض جاها سرد و بعض جا ملایم. الهی چه قدر مخارج به این راه ماشین گذاشته اند. چه طور کوه‌ها را کنده‌اند. همه سنگ‌های سخت. بعضی جاها بلندتر از مناره و بعضی زیاد و کم. قریب به ده جا از زیر کوه ماشین راه رفت. همه ظلمانی و تاریک با وحشت.

آخر روز چهارشنبه رسیدیم به قرب حیفا. یک ساعت از شب پنج شنبه گذشته رسیدیم به حیفا. شب را در آنجا مانده. وقت صبح نماز را خوانده آمدیم کنار دریا. در حالتی که بارش می‌آید. دریا موج می‌زد. ظلمات بعضها فوق بعض. ما را اهل شام و غیره از این دریا و از قایق آن می‌ترسانیدند.

### [بیروت]

قریب به ظهر اشیاء را به قایق گذاشته خودمان هم سوار شده ربع ساعت نکشیده آمدیم توی کشتی فرانسه. روز پنج شنبه را در آنجا مانده، از شب جمعه چهار ساعت گذشته، کشتی راه افتاد. وقت صبح نزدیک طلوع آفتاب رسیدیم به بهرود [بیروت]، در کنار دریا بود. با همراهان سوار قایق شده رفتیم به شهر مزبور.

چه شهر خوبی که عقل از تماشای او حیران. بعض ضروریات خریده مراجعت به کشتی شد. روز جمعه و شب شنبه در کنار شهر مزبور توی کشتی مانده، بعد شش ساعت کشتی راه افتاد. همان شب ما تا آخر و روز شنبه تا وقت غروب بلکه تا نصف شب کشتی به موج داری بود. چند نفر نهار و شام نتوانستند بخورند. قی نمودند. و روز یکشنبه و دوشنبه باد بود و سرما.

### [استانبول]

در غروب روز دوشنبه رسیدیم به کنار شهر اضمیر [کذا = از میر]، شب کشتی در آنجا توقف نمود. روز سه شنبه همراهان رفتند به شهر مزبور. وقت ظهر برگشتند. وقت عصر کشتی حرکت نموده، در آخر روز چهارشنبه ۶ ماه رسیدیم کنار اسلامبول.

اشیاء از کشتی بیرون آورده بردیم به گمرک خانه. در گمرک خانه نگاه به اشیاء نمودند. بعد از گمرک خانه بیرون آورده، به فایتون حمل نموده آمدیم، به خانه حاجی حسن تبریزی. ولی یک نفر از جهت گمرک پانزده غروش از ما گرفت.

هفت روز در اسلامبول در خانه حاجی حسن مانده. از هر نفری هر روز سه غروش کرایه گرفت. وفور نعمت در اسلامبول خیلی فراوان و لکن گران بود. و هوایش سرد بود.

همین روزها که در اسلامبول بودیم، به عید نوروز ده روز مانده بود. از صاحب کشتی خدیو هر نفری سیزده منات روسی داده بلیط گرفتیم. دو ساعت از روز چهارشنبه ۱۳ ماه گذشته آمدیم کنار دریا. اشیاء را به قایق گذاشته آمدیم توی کشتی. روز چهارشنبه و شب پنج شنبه در توی کشتی مانده، یک ساعت از روز پنج شنبه مانده، کشتی حرکت نموده که ما را به شهر کفه ببرد. [سفرنامه در اینجا به پایان می‌رسد].

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی